

لوح بلبل الفراق (فارسی)

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



لوح بلبل الفراق (قسمت فارسی) - حضرت بهاء الله

در این وقت که طیر بقاء از ارض عراق پرواز نمود و اهل شوق و اشتیاق بنار فراق در احتراق این نامه از این نمله فانیه بسوی احبای خدا ارسال میشود که ای دوستان تا چشم باقی بگرئید و تا نفس موجود بنالید زیرا که بساط وصل و اتصال و قرب و لقا در هم پیچیده شد و سلطان قضا باقتضای تقدیر مقدره فراش فصل و انفصال و هجر و فراق گسترده و اریاح هجر و فراق چنان وزیده که جمیع شاخسار وجود از غیب و شهود هم قیص فنا پوشیده و بخزان بقا پیوستند پس ای چشم گریه کن و ای گوش ناله بشنو و ای لسان ندبه و نوحه کن و ای جسد در تراب وطن گیر و مع کلّ ذلک نحمد الله علی ما اختصنا بهذه البلیا المتواتره و هذه الرزایا المتوالیه و نشکره فی کلّ حین علی کلّ الاحوال و انه کان بنفسه الحقّ علی ما یقول شهید در جمیع الواح قبل ذکر یافت که وقتی آید و هنگامی شود که طیر عراقی آهنگ حجاز نماید پس بشتاید بسوی او ای عاشقان جمال سبحانی و ای والهان حرم ربّانی حال آنوقت رسید و آن نسیم وزید و آن طیر پرید و شما ندیدید و فائز نشدید و بمقصود نرسیدید باری آنچه مرقوم شد و هر چه مذکور آمد اقبال نمودید و گوش ندادید حال آنوقت گذشت و آن یوم از دست رفت دیگر آن نسیم در این ارض نوزد و آن گل رخ نگشاید و آن باب مفتوح نشود هرگز شنیدید که بلبل باغ الهی جز بگلزار روحانی راحت جوید و یا مفر گزیند هدهد سبای عشق جز در سینای روح وطن گیرد و یا قلوب عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد و شما ای عاشقان بخيال خود مشغول شدید و هرگز عزم دیار معشوق نمودید زهی غفلت که امکان را فرو گرفته و اکوان را احاطه نموده که شمس در وسط زوال منیر و درّی و روشن و جمیع بطیور لیل همراز و هم آواز گشتید و اختم القول بما غنت عندلیب الفراق فی ارض العراق و ینادی کلّ من سکن فی شطر الآفاق بان طیر البقاء قد طارت الی مدینه العماء و حمامة الروح قد صعدت من غصن و ارادت غصناً اخری اذا فابکون یا ملاً العاشقین و یا اهل ملاً العالین و کذلک نقلی علیکم آیات الفراق لعلّ تقومون عن مراقده الغفلة و تکونن من الذینهم کانوا من المتذکرین بگو ای اهل نفاق این بلبل وثاق از گل وصال پرید و عزم گلزار فراق نمود و عشاق آفاق را در شطر عراق بسوخت پس ای دوستان بهجران مبتلی



ORIGINAL



AUDIO

وصل جانان را فراموش ننماید بنالید و تخم صبر در ارض طیبه قلب بکارید و بآب چشم آتش دهید تا ثمر شیرین دهد اینست وصیت ببلبل گلزار الهی پس بشنوید.

بنام دوست گل معنوی در رضوان الهی بقدم ربیع معانی مشهود ولیکن ببلبلان صوری محروم مانده‌اند گل گوید ای ببلبلان منم محبوب شما و با کمال لون و نفعه عطریه و لطافت و طراوت منیعه ظاهر شده‌ام با یار پیامیزید و از دوست مگریزید ببلبلان مجاز گویند ما از اهل یتیم و بگل حجاز انس داشته و تو از اهل حقیقتی و در دبستان عراق کشف نقاب نموده گل گفت معلوم شد که در کلّ احیان از جمال رحمن محروم بوده‌اید و هیچوقت مرا نشناخته‌اید بلکه جدار و روافد و دیار را شناخته‌اید چه اگر مرا میشناختید حال از یار خود نمیگریختید ای ببلبلان من خود نه از یتیم و نه او بطحاء و نه از عراق و نه از شام ولیکن گاهی بتفرج و سیر در دیارم سایرم گاهی در مصر و وقتی در بیت اللحم و جلیل و گاهی در حجاز و گاهی در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام شما بحبّ من معروفید ولیکن از من غافل معلوم شد که زاغید و رسم ببلبل آموخته‌اید در ارض وهم و تقلید سائرید و از روضه مبارکه توحید محروم مثل شما مثل آن جغد است که وقتی بلبلی را گفت که زاغ از تو بهتر میخواند بلبلی گفت که ای جغد چرا از انصاف گذشتی و از حق چشم برداشته آخر هر دعوی را برهانی لازم است و هر قولی را دلیلی حال من حاضر و زاغ بخواند تا بخوانم گفت این کلمه مقبول نیست بلکه مردود است چه که من از رضوانی نغمه خوشی استماع نمودم بعد از صاحب نغمه پرسیدم مذکور نمودند که این صوت زاغ بود و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغی از آن بستان بیرون آمد یقین نمودم که قائل صادق است بلبلی بیچاره گفت ای جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال بهمان نغمه که شنیدی بلکه احسن و ابداع از کن تغنی نمایم گفت مرا باین کلمات رجوعی نیست و این قول مقبول نه چه که من همچو شنیده‌ام و از آبا و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست اگر توبودی چگونه اسم او شهرت نمود بلبلی گفت ای بی انصاف مرا صیّاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا باسم زاغ شهرت یافت من از غایت ظهور مستور ماندم و از کمال تغنی بسکوت مشهود ولیکن صاحبان آذان نغمه رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند حال تو باصل صوت و لحن ناظر شوی لظهر لک الحقّ و شما ای ببلبلان صورت مثل آن جغد بنظر میآید که ذره وهم را بصد هزار یقین تبدیل نمائید و حرفی از آنچه شنیده‌اید بعالم شهود و مکاشفه مبادله نکنید بشنوید نصیح یار را و بنظر اغیار بر منظر نگار ناظر مباحثید مرا بمن بشناسید نه بمقرّ و دیار در این گفتگو بودند که ناگاه از حدیقه مبارکه کان لله بلبلی نورانی بطراز رحمانی و نغمه ربّانی وارد و بطواف گل مشغول شد گفت ای ببلبلان اگر چه بصورت بلبلید ولیکن چندی با زاغان مونس گشته‌اید و سیرتشان در شما ظاهر و مشهود مقرّتان این رضوان نه پیرید و بروید این گل روحانی مطاف ببلبلان آشیان رحمانی است پس ای ببلبلان انسانی جهد نمائید که دوست را بشناسید و دست تعدّی خزان را از این گل رضوان رحمن قطع نمائید یعنی ای دوستان حق کمر خدمت محکم بر بندید و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائید و اگر بخشوع و خشوع و سلیر سجایای حق بین عباد ظاهر شوید ذیل تقدیس از مفتربات ابلیس و مظاهرش طاهر ماند

و آوده نشود و کذب مفتريں بر عالميان ظاهر و هويدا گردد و اگر نعوذ بالله عمل خير مرضيه از شما مشاهده
شود جميع بمقرّ اقدس راجع و همان اعمال مثبت مفتريات مشرکين خواهد شد و هذا لِحَقِّ اليقين وَ الحمدُ لِلّهِ رَبِّ
العَالَمِينَ.